

نیم قرن اندیشیدن به وضع ما

درباره دکتر رضا داوری

محمد زارع

وقتی برخی مظاهر و محصولات تجدد (مدرنیته) در حدود بیش از یک سده پیش وارد جامعه ما شد، به تدریج نظم و سامان سنتی پیشین در معرض تغییر و تحول قرار گرفت، اندک‌اندک اشیا و امور از جای خود به در شده، نوعی به هم ریختگی پدید آمد. کل ساختار و شکل و محتوای اجتماع دچار چالش و تنش گردید، گونه‌ای آشفتگی در ذهن و زبان و به تبع آن در اعمال و رفتار مردم پیدا شد. روشنفکران آشنا با دستاوردهای تمدن جدید غرب به تثبیت و تقویت تجدد تازه‌وارد می‌اندیشیدند و از قانون، نظم، پارلمان، دموکراسی و مشروطه سخن می‌گفتند و تحصیلکردگان از فرنگ برگشته بهداشت، صنعت، فناوری و صنایع رزمی و بزمی غربیان را می‌ستودند و به اخذ و انتقالشان به جامعه می‌اندیشیدند و برای استقرار و استمرارشان می‌کوشیدند. اما ریشه‌ها و مبانی و ارزش‌ها و سنن جوامع در طی روزگار آهسته‌آهسته و ذره‌ذره، مانند تکوین کوه‌ها، شکل گرفته‌اند و لذا بسیار استوار و مقاوم‌اند، به سهولت «دود نمی‌شوند و به هوا نمی‌روند». از این‌رو در برابر سیل ورود محصولات جدید (مدرن) غربی، هم نظام سیاسی که استبداد قاجار بود، ایستادگی می‌کرد و هم نظام اقتصادی که نوعی اقتصاد ارباب و رعیتی (فئودالی) بود و هم ساختار فرهنگی و فکری که در انحطاط و اضمحلال بی‌فکری و غفلت از عالم و آدم جدید در استغنائی کاذب خود به سر می‌برد. ولی میهمان ناخوانده تجدد هم به آسانی به خانه خود بر نمی‌گشت، تجددی که در خانه خویش بسیاری چیزهای محکم و ریشه‌دار و سخت و استوار را در غرب دود کرده و به هوا فرستاده بود. به هر حال، تجدد در زمین سنت اردو زده بود، اما سنت کهنسال و سخت‌جان هم تن به تسلیم نمی‌داد و همچنان مقاومت می‌کرد. در این مدت نسبتاً طولانی، در سنت نمانده‌ایم، اما متجدد راستین و کامل هم نشده‌ایم.

در سنت ماندن محکوم به فنا شدن در جهان متلاطم متجدد بود، متجدد شدن هم کار آسانی نبود، بویژه بدون شناخت مبانی فکری و فلسفی و فرهنگی و ادبی تجدد. در غیاب فکر و فرهنگ غرب، آنچه می‌جستیم تجلیات و ظواهر بیرونی تجدد از جمله صنعت و فنون و اسلحه و ارتش بود. پیش از آن که دگرگونی در اندیشه‌ها و اذهان به وقوع بپیوندد، دگرگونی در شکل و صورت حاصل شد. ما دوست داشتیم هم هویت فرهنگی و تاریخی‌مان را حفظ کنیم و هم از میوه‌های شیرین تجدد بی‌بهره نمانیم. آنچه به دست آمد، تجددی بی‌ریشه و به تعبیر شاید بهتر «نیندیشیده» و در جان مردمان نفوذ ناکرده و باز به عبارتی دیگر، «تجدد کاذب» که دکتر کریم مجتهدی به کار می‌برد، بود.

چنین شبه‌تجددی در کنار سنتی منفعل که فعالیت و اثربخشی را از دست داده بود، به پریشانی‌های فراوانی در حوزه‌های گوناگون حیات فرهنگی و اجتماعی ما انجامید.

دکتر رضا داوری نیم قرن است که به همین وضع آشفته و نامتعادل ما فکر می‌کند. او به وضع نه دیگر سنتی و نه هنوز متجدد ما می‌اندیشد. او نه مانند برخی نویسندگان احساساتی معاصر به احوال ما گریه کرده و نه مثل بعضی خودباختگان وضع ما را مسخره کرده و خندیده است، او کوشیده تا بفهمد و ببیند. داوری فلسفه‌های غربی را مطالعه و تحقیق کرده و بر خلاف بسیاری از پژوهشگران فلسفه، می‌توان گفت که آنها را فهمیده است. او از این طریق به مبانی تجدد تا حدودی پی‌برده و با هم‌سخنی با اندیشمندان و فیلسوفان معاصر اروپا مانند نیچه، مارکس، هیدگر، فوکو، لیونار و هابرماس با ذات و ماهیت تجدد آشنا شده است. کسی که به مبانی و ذوات چیزی شناخت پیدا کند، دیگر نمی‌تواند ظواهر غرب را با بواطن سنت درآمیزد و ملغمه‌هایی عجیب و غریب بسازد. داوری از سنت و فلسفه و ادبیات سنتی خویش هم کم نمی‌داند، پژوهش‌هایش درباره فارابی شاید در ایران هنوز هم کم‌نظیر است زیرا او فارابی را از سر تفنن و سرگرمی، موضوع تحقیق خود قرار نداده است بلکه وضع و زمانه فارابی نسبت به

دکتر رضا داوری نیم قرن است که به همین وضع آشفته و نامتعادل ما فکر می‌کند. او به وضع نه دیگر سنتی و نه هنوز متجدد ما می‌اندیشد. او نه مانند برخی نویسندگان احساساتی معاصر به احوال ما گریه کرده و نه مثل بعضی خودباختگان وضع ما را مسخره کرده و خندیده است، او کوشیده تا بفهمد و ببیند.

داوری فلسفه‌های غربی را مطالعه و تحقیق کرده و برخلاف بسیاری از پژوهشگران فلسفه، می‌توان گفت که آنها را فهمیده است.

ورود فلسفه یونانی را مورد توجه قرار داده تا به زمانه و وضع ما در قبال فلسفه‌ها و ایدئولوژی‌های جدید غرب عمیق‌تر بیندیشد و از همین منظر خواسته است که از فارابی یاد بگیرد که یک اندیشمند چگونه می‌تواند موضع و جایگاه خود را تعیین کند. در واقع، او فارابی را آموزگار و راهنمای بومی خویش دانسته، نه اینکه بخواهد به شرح و حاشیه‌نویسی بر فارابی و ابن‌سینا و صدرالدین شیرازی بپردازد. مسئله و مشکلی بزرگ او را به سراغ گرفتن از فارابی کشانده است.

داوری مسئله ما را فکری و فلسفی می‌داند تا جامعه‌شناختی و ایدئولوژیک و سیاسی، گو اینکه از مسائل جامعه‌شناختی و سیاسی به هیچ‌وجه غفلت ندارد. در این مدت که بیش از یک سده از ورود مؤلفه‌ها و عناصر ظاهری تجدد می‌گذرد، صرفاً اندیشمندان انگشت‌شماری بوده‌اند که به این امر توجه بنیادین و ژرف کرده‌اند که ایدئولوژی‌های جدید ریشه در نگرش‌های فلسفی غربیان دارد و داوری یکی از این متفکران جامعه ماست. از نظر داوری، مکاتب ایدئولوژیک و جامعه‌شناسانه و نیز انواع و اقسام سیاست‌های غربی، از جمله مارکسیسم، لیبرالیسم، ناسیونالیسم و غیره که هر کدام در دوره‌ای از تاریخ تجددخواهی، به چشم ما بسیار زیبا و دوست‌داشتنی جلوه کرده‌اند و ما دوی دردهایمان را در آنها جسته‌ایم، جدای از اصول و مبادی نظری و فلسفی غرب نیستند. داوری عمری است که مکرر به ما گفته و در آثارش نوشته که غرب کل به هم پیوسته و ارگانیک است و همه اجزا و اندام‌هایش در ارتباط و پیوند با یکدیگر است و به همین سبب، نمی‌توان علم و فناوری، فنون، صنایع، بهداشت و قانونش را از هم جدا کرد و بقیه چیزهایش را دور انداخت. غرب یک نگاه و بینش است و میوه‌ها و محصولات جدیدش از همین نظر و نگاه منتشی و متحقق گشته‌اند. لذا به عقیده داوری، اگر کسی نظر غیرغربی یا نگاهی معنوی و دینی و غیرانسان‌محورانه به عالم و آدم داشته باشد، نمی‌تواند در عین حال ایدئولوژیک و حامی یکی از ایدئولوژی‌های جدید نیز باشد و کسی که عناصر و اجزای بینش دینی و معنوی را با ایدئولوژی‌های غربی جمع کند، نظریات و اعمالش ناسازگار (پارادوکسیکال) خواهد بود. افرادی بر اساس همین تفکرات داوری، او را غرب‌ستیز و دشمن تجدد و دستاوردهای غرب از جمله علم، حقوق بشر، صنعت و فناوری دانسته‌اند، ولی از آثار مکتوب داوری آنچه به دست می‌آید، اندیشه و فهم و دعوت به تأمل و اجتناب از شتابزدگی در برداشته‌ها و قضاوت‌ها است.

او میان مبانی تجدد و مبانی سنت تمییز می‌دهد و عجلانه همه چیز را با هم در نمی‌آمیزد. او بر آن است که کسی که با روح تفکر بنیانگذاران عقلانیت غربی از جمله افلاطون و ارسطو بیگانه است و نخوانده و نشناخته، با افلاطون، هگل و مارکس مخالفت می‌کند، نه تنها فلسفه غرب را نمی‌شناسد، بلکه اگر ارزش‌ها و مفاهیمی از لیبرالیسم را با اعتقادات دینی درمی‌آمیزد، نه متجدد شده و نه سنتی باقی مانده است، بلکه در وضع فکری دوگانگی

داوری در آثارش به فلسفه وفادار و متعهد است.

او تا حال در تمام آثارش از مقام فلسفه و تفکر دفاع کرده است و

به سبب همین سرسپردگی به تفکر،

کتاب‌هایش عاری از نکته‌های ژرف نیست.

او با قدرت تفکر فلسفی، تناقض‌ها و

ناسازگاری‌ها و

التقاط‌ها و سرگشتگی‌های

فکری و عملی فراوانی

را که دام‌گیر بسیاری از

نظریه‌پردازان

سرمین ماست،

تمییز و تشخیص می‌دهد.



داوری
از سنت و فلسفه و
ادبیات سنتی خویش هم
کم نمی‌داند،
پژوهش‌هایش
در باره فارابی
شاید در ایران
هنوز هم
کم‌نظیر است.

داوری
مسئله ما را
فکری و فلسفی می‌داند
تا جامعه‌شناختی و
ایدئولوژیک و سیاسی،
گو اینکه از مسائل
جامعه‌شناختی و
سیاسی به هیچ‌وجه
غفلت ندارد.

و شکاف (اسکیزوفرونی) به سر می‌برد. زیرا مدرنیته غربی حاصل طرحی است که افلاطون و ارسطو در انداخته و در فلسفه‌های جدید مانند فلسفه دکارت، کانت، هگل و مارکس تحقق یافته و سپس از آنجا به جامعه‌شناسی و ایدئولوژی‌ها رهنمون شده است. از این رو، مخالفان هگل و مارکس که طرفداران ظواهری از ایدئولوژی‌های معاصرند، در واقع گرفتار سطحی‌نگری و ظاهربینی‌اند. او بیش از بیست سال پیش در کتاب انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم ترکیب «روشنفکری دینی» را عجیب و چیزی نظیر دایره متوازی‌الاضلاع خوانده است، سخنی که عده‌ای تازه به طرح و عرضه آن پرداخته‌اند.

داوری اهل تفکر است. او یک عمر با فلسفه و کتاب‌های فلسفی زیسته و به این تجربه‌اش مباحثات می‌کند. او به قدر وسع و به اندازه توانایی‌هایش کوشیده و کتاب نوشته است. ما به عنوان دانشجویان فلسفه با زندگی سیاسی و شخصی او کاری نداریم، اگر چه به عنوان یک شهروند ممکن است با مشی سیاسی او مخالف یا موافق باشیم. دانشجویان و خوانندگان آثارش از او بسیار شنیده و خوانده‌اند که روانشناسی فیلسوف و زندگی خصوصی و حتی عمل سیاسی او کمترین ربط را با تفکر او دارد و یا اصلاً ربطی ندارد. از او شنیده‌ایم که ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی هر دو وزیر و مشاور حاکمان روزگار خودشان بوده‌اند، اما آنچه از آنان باقی مانده کتاب‌های شفا، نجات و اساس الاقتباس و تجرید است و دیگر کسی نمی‌گوید که چرا ابن‌سینا در فلان روز به دربار چه کسی رفت، اگر هم بگویند، چیزی از اهمیت فلسفه و عمق فکر او نمی‌کاهد و به هر حال قضاوت و سنجش ما لزوماً بر اساس آثار باقیمانده از متفکران خواهد بود نه چیز دیگر.

به نظر می‌رسد که داوری در آثارش به فلسفه وفادار و متعهد است. او تا حال در تمام آثارش از مقام فلسفه و تفکر دفاع کرده است و به سبب همین سرسپردگی به تفکر، کتاب‌های عاری از نکته‌های ژرف نیست. او با قدرت تفکر فلسفی، تناقض‌ها و ناسازگاری‌ها و التقاط‌ها و سرگشتگی‌های فکری و عملی فراوانی را که دامنگیر بسیاری از نظریه‌پردازان سرزمین ماست، تمییز و تشخیص می‌دهد. همین توان تمییز و روشنفکری از نیازهای اساسی و ضروری جامعه کنونی ما در این زمانه است. نسل جدید از فلسفه‌خوانده‌ها به ژرف‌اندیشی و نظر دقیق و واضح و متمایز ارج و اهمیت می‌دهد و ملاک و معیار قضاوتش با نسل‌های دهه‌های پیشین فرق دارد. به هر حال، داوری حرمت تفکر را پاس داشته و نیم قرن اندیشیده، اندیشه‌اش هم نه انتزاعی بلکه در باب وضع ما و از این‌رو انضمامی و واقعی بوده است، خوشبختانه تفکراتش را در بیش از سی جلد کتاب به رشته تحریر درآورده است و مانند استادش احمد فردید با نوشتن، بهانه به دست دیگران نداده است. با آرا و اندیشه‌های داوری می‌توان مخالفت ورزید، اما به قول هیدگر، مخالفت و ستیزی مهرورزانه و دوستانه که از خود موضوع برمی‌خیزد، نه نزاعی ایدئولوژیک و شخصی.